

قدرت ترکیبی زبان فارسی

زبان فارسی ، همانگونه که می‌دانید ، از قدرت ترکیبی فوق‌العاده‌ای برخوردار است ، که کمتر زبانی را می‌توان با آن مقایسه کرد و بواسطه همین قدرت ترکیبی است که کلمات عربی یا ترکی یا فرنگی را به سهولت پذیرا می‌شود ، و با پیشوند و پسوندی آنها را از صورت اصلی خود خارج می‌سازد و موافق و ملایم با روح خویش می‌کند و به اصطلاح به آنها شکل می‌دهد تا بتوان از آن کلمات در فارسی ساده و روان استفاده کرد .

این خصیصه به قدری جزو ذات زبان فارسی است که همه افراد ، اعم از باسوادیابی سواد ، به خود اجازه می‌دهند که لغت سازی کنند و لغات ساخته و پرداخته خود را در زبان فارسی وارد سازند ، و چه بسا لغاتی که به وسیله عوام‌الناس ساخته شده است ، بیشتر و بهتر از لغات پرداخته خواص مطلوب و مرغوب واقع می‌گردد ، زیرا اتکاء شخص عامی بروح زبانی است که از دامان مادر و مردم کوچه و بازار فرا گرفته است ، و این زبان‌را زبان زنده فعال می‌نامند .

کلماتی از قبیل :

سگدست ، فتر شکن ، یدک کش ، میل فرمان ، چکش برق ...
و امثال آنها ساخته این دسته از مردم است و این از قدرت ترکیبی زبان حکایت می‌کند .

به نظر میرسد که شاعران و نویسندگان بسیاری بیشتر در کار خود موفق بوده‌اند که از این قدرت ترکیبی زبان به نحو کامل استفاده کنند و راز اندیشه خود را در قالب ترکیباتی سنگین و آرام جادهند ، بدان‌سان که جز با این

ترکیبات نمی‌توان به مفهوم دقیق ذهنی آنها پی برد و به ژرفای اندیشه آنان رسید .

وقتی سعدی شیرازی ترکیب « به خشم رفته » را در شعر زیر استعمال می‌کند ، هیچ عبارتی نمی‌تواند بدین خوبی حالت ذهنی او را ترسیم کند و شونده را با حالت معشوق او آشنا سازد :

کاش آن به خشم رفته ما آشتی کنان باز آمدی که دیده مشتاق بر در است
و باز سعدی در شعر زیر ترکیبی دارد که باید با چند جمله آن را تعبیر و تفسیر کرد:

که نا رفته بیرون ز آغوش زن

کدامش هنر باشد و رای و فن

ترکیب « نارفته بیرون ز آغوش زن » ترکیبی است که هیچ کلمه و عبارتی نمی‌تواند جایگزین آن شود و به این آسانی مفهوم ذهنی شاعر را برساند .

یا ترکیب « نقشبند قضا » در این شعر حافظ :

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ

که همچو سرو به دست نگار باز آید

(حافظ چاپ آستان قدس صفحه ۱۸۲)

یا ترکیباتی که در این دو بیت حافظ وجود دارد :

دلم ریوده « لولی وشی » است « شور انگیز »

« دروغ وعده » و « قنالوضع » و « رنگه آمیز »

مباش غره به بازوی خود که در خبر است

هزار تعبیه حکم « پادشاه انگیز »

(حافظ چاپ آستان قدس صفحه ۲۷۲)

به هر حال قدرت ترکیبی زبان فارسی به اندازه‌ای وسیع است که با استقصای کامل اگر بخواهیم این قدرت را نمایش دهیم ، بیرون از حد این مقاله است ولی تا آنجا که مقدور است سعی می‌کنیم قسمتی از توانایی زبان فارسی را نشان دهیم .

همانگونه که می‌دانید یکی از اقسام کلمه در اغلب زبانها فعل است که جمله بدون آن تمام نمی‌شود و اساس هر جمله‌ای بر روی آن قرار دارد ، گاهی از بین افعال زبانهای مختلف می‌توان کلمات تازه‌ای بوجود آورد که غیر از فعل باشند ولی ارتباط معنوی با آن فعل در آن کلمات حفظ می‌شود. (و گاهی هم این ارتباط بهم می‌خورد) و زبان فارسی استعداد ساختن این نوع کلمات را بفرآوری دارد . این نوع کلمات را در دستور زبانها غالباً مشتق می‌نامند (اما بعضی را عقیده بر این است که نه تنها این نوع کلمات را مشتق می‌گوئیم ، بلکه همه کلماتی که با افزودن پسوند و پیشوند از کلمه دیگری گرفته می‌شود ، مشتق نامیده می‌شوند) کلماتی که از بین فعل ساخته می‌شوند غالباً یکی از سه حالت اسمی ، صفتی یا قیدی را بخود می‌گیرند و ما در اینجا بدون تفکیک از هر سه بخش گفتگو می‌کنیم :

قبل از آن که وارد اصل موضوع شویم باید اصطلاح بن فعل را بخوبی بشناسیم :

هر فعلی در زبان فارسی دارای دو « بن » یا دوریشه است : یکی « بن ماضی » که با افزودن نون ما قبل مفتوح به آخر آن (ن -) تبدیل به مصدر می‌شود . دیگری « بن مضارع » که خود بر دو قسم است : اول « بن ظاهری » که با حذف علامت مصدری از آخر مصدر (یا حرف « د » یا « ت » از آخر بن ماضی) ساخته می‌شود . دوم « بن دستوری » که معمولاً قاعده‌ای ندارد ، جز در افعال باقاعده که بن ظاهری و بن دستوری آنها بر هم منطبقند (خارجیان باید بن دستوری افعال بیقاعده را بهمان فعل یاد بگیرند ، ولی برای ما ایرانیان کافی است که حرف « ب » را از آغاز فعل امر دوم شخص مفرد حذف کنیم : برو « رو - بن رفتن » ، بزن « زن - بن زدن » ...)

مثلاً : خورد ، بن ماضی است که پس از افزودن نون ما قبل مفتوح در آخر آن تبدیل بخوردن می‌شود .

خور : بن مضارع است که پس از افزودن « د » در آخر آن تبدیل به بن ماضی و پس از افزودن « ن » به آخر آن تبدیل بمصدر می‌شود (و چون خوردن ، باقاعده است ، بن ظاهری و بن دستوری آن یکی است ، یعنی اگر حرف « ب » را هم از آغاز فعل امر دوم شخص مفرد آن حذف کنیم ، باز هم کلمه « خور » بوجود می‌آید و این نشانه با قاعده بودن فعل است) .

اما در مصدر بی قاعده «شکستن»

شکست : بن ماضی است که پس از افزودن نون ما قبل مفتوح در آخر آن تبدیل بشکستن می شود .

شکن ، بن مضارع است (که اگر فعل، با قاعده بود بن مضارع آن شکس یا شک می شد و) شکس یا شک بن ظاهری است و شکن بن دستوری

است) .

توضیح : درباره اینکه چرا بن ظاهری شکستن « شک » می شود ، باید گفته شود که در گروه « تن » گاهی علامت مصدری که باید حذف شود « ستن » است مثل دانستن که پس از حذف « ستن » به بین مضارع آن می رسیم (هم ظاهری و هم دستوری) و در فعل « نشستن » پس از حذف « ستن » به بن ظاهری می رسیم و بهمین جهت است که فعل متعدی از نشستن « نشانیدن » است و شکستن را هم مردم بصورت « شکاندن » متعدی می کنند .

پس از ذکر این مطلب می توان درباره مشتقات و ترکیبات اشتقاقی زبان اظهار نظر کرد :

گاهی می توان کمان بن مضارع را بعنوان اسم یا صفت بکار برد مثل : خواب ، ناز ، پر ، کش ، رم ، شتاب ، پیوند ، درو ...

خوابی که به از دولت بیدار توان گفت

خوابی است که در سایه دیوار تو باشد (صائب)

ناز بر من کن که نازت می کشم تا زنده ام

نیم جانی هست و می آید نیاز از من هنوز (وحشی بافقی)

پرواز من به بال و پرست زینهار

مشکن مرا که می شکنی بال خویش را (صائب)

این راه دروند دارد . پیوند خود را از ما برید ، درنگ او بهتر از شتاب تو است . کش جوراب او پاره شده . بن ماضی نیز بعنوان اسم یا صفت بکار می رود مثل : گفت ، نهاد ، برداشت ، پیوست .

گفت عالم بگوش جان بشنو ورنماند بگفتنش کردار (سعدی)

نهاد او بد است . برداشت تو از این مطلب درست نیست . پیوست نامه

را نیاورده ای .

ممکن است قبل از بن مضارع یا ماضی کلماتی - اعم از پیشوند یا

کلمات مستقل - افزود و آن را بصورت اسم یاصفت در آورد مانند :

بدبین ، تندرو ، خیر خواه ، غم پرور ، خود خواه ، کاردان ، کارآمد
 گوشمال ، سرپوش ، پدید (در اصل پت « به » + دید) . اشک ریز .
 همچنین ممکن است بعد از بن مضارع یا ماضی کلماتی - اعم از پسوند
 یا کلمات مستقل افزود و آن را به صورت اسم یاصفت در آورد مانند :

افزایش ، ستایش ، رفتار ، روش ، خنده ، رمه ، ماله ، پوشاک ، زنده
 دانا ، خندان ، آمیزگار ، خریدار ، گرفتار ، پروردگار ، آلوده ، رفته ،
 بنده ، دیرنده ، گریزپا ، پرستار ، تازی ، سپری .
 و نیز می توان ما قبل و ما بعد بن مضارع یا ماضی کلماتی افزود و آن
 را بصورت اسم یا صفت در آورد مانند ، بدبینی ، خیرخواهی ، پدیدار ، سالخورده
 شراخواه .

ممکن است دو بن ماضی با هم يك اسم مشتق درست کنند مانند : شد
 آمد ، آمد شد (بدون واو) گفت و شنود ، آمدو شد ، خورد و برد ، رفت
 و آمد نشست و برخاست (یا واو)

و یا دو بن ماضی و نون مصدری : آمد شدن .

و یا يك بن ماضی و يك بن مضارع مانند : رستخیز ، جستجو ، گفتگو
 (بدون واو) گرفت و گیر ، شست و شو ، رفت و روب ، خورد و خواب ،
 ریخت و پاش ، زدوبند (باواو) یا به عکس حالت بالا یعنی بن مضارع قبل
 از بن ماضی قرار می گیرد مانند : بندو بست ، خواب و خورد و یا دو بن
 مضارع مانند : گیرودار ، ده و دار (یا دار) دهاده (با الف اتصال)
 پیچ پیچ (بدون واو الف اتصال) و ممکن است پس از بن ماضی یا بن
 مضارع دو پسوند آمده باشد مانند : نشستنگه ، بستنی ، رامشگه پالایشگاه .
 ممکن است کلمه ای که ما قبل یا ما بعد بن مضارع یا بن ماضی می آید
 خود ، کلمه مشتق از فعلی باشد مثل :

خنده دار ، دانش آموز ، دانشجوی : که اساس کلمه در این سه بنهای
 « دار - آموز و جوی » است که قبل از آنها خنده (از بن خند) و دانش
 (از بن دان) آمده است .

ممکن است اسم مشتقی بصورت پیشواژه برای کلمه دیگری بیاید و با
 آن کلمه اسم یا صفت مرکبی بسازد مانند : نمایشنامه ، ورزشکار ، که نمایش

و ورزش هر دو مشتقند (از نمای بن مضارع نمودن و ورزش بن مضارع ورزیدن)
و به عنوان پیشواژه‌ای قبل از نامه و کار قرار گرفته‌اند .

گاهی بن مضارع یا بن ماضی با يك هم‌مکرد تشکیل مصدر تازه‌ای می‌دهند مثل : گیر کردن ، نابود کردن . اما گاهی قبل از بن مضارع دو کلمه می‌آید که کلمه دوم در حقیقت جزء اول فعل مرکب اصلی است مثل : دهن پرکن که کلمه پر از میان دو کلمه دهن پر جزء اول فعل پر کردن بحساب می‌آید . همچنین است ناحق شناس و گاهی هم چند کلمه قبل از بن مضارع می‌آید مثل : دین بدنیا فروش (دین بدنیا فروشان خریدند ، یوسف بفروشد تا چه خریدند ؟ گلستان سعدی) .

کلمه‌ای که قبل از بن مضارع می‌آید تا صفتی بسازد ؟

گاهی اسم است مثل : رهرو

گاهی صفت است مثل : خوشبین

و گاهی هم قید است مثل : پیشرو ، پرخور ، دیر پای

گاهی پس از صفت فاعلی (که از بن مضارع و پسوند نده ساخته شده است) اسمی می‌آید که با آن صفت فاعلی يك صفت مرکب مشتق می‌سازد مثل : گیرنده شهر ، دارنده تخت ، درنده خوی اگر در آخر بن مضارع پسوندان افزوده شود ، صفتی می‌سازد که آن را صفت فاعلی یا صفت حالیه می‌گویند مانند خندان ، گریان . اما گاهی در آخر دو بن مضارع یکسان این پسوند افزوده می‌شود مانند : لنگ لنگان ، پرس پرسان و لرزلرزان . حتی گاهی دو صفت فاعلی یا حالیه یکسان مجاور یکدیگر قرار می‌گیرند و قید تشکیل می‌دهند مثل : خندان خندان پرسان پرسان ...

گاهی قبل از بن مضارع ، اسمی ، و پس از آن و ان، افزوده می‌شود

مثل پایکوبان ، دامن کشان ، ناله کنان .

و گاهی این ترکیب تشکیل اسمی می‌دهد مثل : عقدکنان ، بله‌بران

برگه ریزان .

اما درباره بن ماضی ، باید گفته شود ، اگر پسوند ده بعد از بن ماضی بیاید و این بن ماضی از فعل لازم باشد ، معمولاً صفت فاعلی می‌سازد مثل : رفته (کسی که رفته است) آمده (کسی که آمده است) . و اگر بعد

از بن ماضی از فعل متعدی بیاید معمولا صفت فاعلی می سازد مثل : برده (چیزی که برده شده است) زده (کسی یا چیزی که زده شده باشد) .

اگر کلمه‌ای قبل از بن ماضی بیاید همانگونه که گفته شد ممکن است اسم بسازد مثل : پیشرفت ، یا ممکن است صفت بسازد مثل خاك آلود . فاقه پرورد ، ناشناخت ، کار آمد ، سر آمد ...

کلمه‌ای که قبل از بن ماضی می آید ممکن است اسم باشد مثل : خاك آلود ، زراندد ، نمک سود ، یا بن مضارع مثل : خواب آلود یا صفت مثل بدریخت ، خوش دوخت ، یا قید باشد مثل : پیشپرداخت یا پیشوند باشد مثل ناشناخت .

ممکن است کلمه‌ای قبل از بن مضارع بیاید و با آن تشکیل يك صفت در معنی مفعولی بدهد مثل : زجر کش (به ضم کاف یعنی با زجر کشته شده) زرکش (بفتح کاف ، زرکشیده ... طراز پیرهن زرکش مبین چون شمع ... از حافظ) ناشناس (ناشناخته) دستچین (بادست چیده شده) پایمال (پای مألیده) دلاویز (بدل آویخته)

توضیح : این که صفت فاعلی یا مفعولی بودن این نوع صفتها رامیتوان از معنی تشخیص داد ، مثلا زجر کش صفت مفعولی است ولی آدم کش صفت فاعلی .

در این نوع ترکیبات قبل از بن مضارع ممکن است اسم بیاید مثل : زرکش و ممکن است صفت بیاید مثل نورس و ممکن است قید بیاید مثل : پیشخور ، پس انداز ، زیر نویس . و ممکن است پیشوند بیاید مانند : ناشناس همچنین عکس این حالت نیز ممکن است اتفاق بیفتد یعنی قبل از بن ماضی (نه بن مضارع) کلمه‌ای بیاید که با آن بن ماضی تشکیل صفتی را بدهد که معنی فاعلی می دهد مثل : هم نشست .

گاهی دو فعل امر (نه بن مضارع) يك اسم مشتق مرکب تشکیل میدهند مثل : بیا برو ، بز بکوب ، بز بزن (بدون واو) بخور و بچاپ ، بیا برو بگیر و ببند (با واو)

يك بن مضارع و يك فعل امر نیز گاهی تشکیل يك اسم مرکب مشتق می دهند، مانند : کشمکش . کن مکن

و گاهی يك فعل امر و يك فعل نهی مانند : بگو مگو

و گاهی دو فعل مضارع : مثل هست و نیست

و گاهی يك جمله به عنوان يك اسم مشتق بکار می رود مثل : شادباش،
زنده باد و اصولاً ممکن است قبل از بن مضارع اسم یا قید بیاید ولی تشکیل
يك اسم مرکب دهد مثل : شبگیر ، آبچین ، دستکش ، بازوبند ، مچ پیچ
گردن بند و بار انداز ، شاه نشین . دستبوس ، پیشبند ، دوربین ، دورباش .
همچنین قبل از بن ماضی اسم یا قیدی آید و تشکیل اسم مرکب میدهد
مثل : دستبرد ، گوشزد ، چشم داشت ، رونوشت ، پیشنهاد ، پیشرفت ، پیش
برد .

گاهی يك فعل و يك اسم تشکیل يك صفت مرکب مشتق می دهند مثل :
بزن بهادر .

و گاهی دو فعل صفت مرکب مشتق می سازند مثل : بردارو دررو .
گاهی صفت مرکب مشتق بیش از دوسه جزء دارد مثل : « شب تاسحر
نشسته »

ترا که دیده ز خواب و خمار باز نباشد

ریاضت من شب تا سحر نشسته چه دانی

گاهی نیز اصولاً فعل در معنی صفت به کار می رود مثل « نیست » به معنی
نابود

آتش است این بانگک نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

باری باید گفت که مشت نمونه خروار است و از همین بحث که با
وجود محدود بودن بدین حد تفصیل یافت می توان دریافت که دامنه ساختن
کلمات مرکب و مشتق از غیر فعل چقدر وسیع است و قدرت لغت سازی زبان
فارسی تا چه حدی است .

انگلستان - درهام - ۱۷ بهمن ۱۳۵۲

۶ فوریه ۱۹۷۴